

بررسی انتقادات مک‌گراث به دیدگاه علمگرایانه (تکاملی)

و الحادی داو کینز

فاطمه احمدی^۱

حمیدرضا آیت‌اللهی^۲

چکیده

آلیستر مک‌گراث دیدگاه تکاملی و ملحدانه ریچارد داو کینز نسبت به علوم طبیعی را نقد می‌کند و شواهدی که داو کینز برای تایید نظریه خود می‌آورد نامتناسب با نتیجه استدلال او می‌داند. داو کینز در قالب چهار نکته به نقد مسیحیت پرداخته و براین باور است که علم، خدا را از میان برداشته است و دین مخالف استدلال است و همچون ویروس برای ذهن عمل می‌کند. مک‌گراث نیز به انتقادات وی پاسخ داده است و معتقد است که مکتب ملحدانه داو کینز برچسبی علمی دارد در حالی که از یک بنیاد مستدل علمی بی‌بهره است و میان علوم طبیعی و الحاد، رابطه‌ای وجود ندارد. علوم طبیعی، الحادی یا توحیدی نیستند بلکه می‌توان آنها را به صورت الحادی یا توحیدی توصیف کرد. در این مقاله در نظر است دیدگاه این دو مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد. علی‌رغم پاسخ‌های منطقی مک‌گراث، میزان نفوذ انتقادات او به ادعاهای داو کینز مورد ارزیابی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: علوم طبیعی، دین، الحاد، توحید، تکامل

پروفسور آلیستر مک‌گراث^۱ استاد الهیات تاریخی دانشگاه آکسفورد و دستیار پژوهشی ارشد در کالج هریس منچستر است. وی ابتدا در رشته شیمی تحصیل کرده و قبل از تحصیل الهیات نظام‌مند، تحقیقاتی در زمینه

^۱ - دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، رشته فلسفه دین، دانشگاه علامه طباطبایی

fatemehahmadi6220@yahoo.com

^۲ - استاد گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی. h.ayat@ihcs.ac.ir

بیوفیزیک مولکولی در دانشگاه آکسفورد به انجام رسانده است. خود وی عنوان می دارد که: « من یک ملحد بودم. در سال ۱۹۵۳ در ایرلند شمالی متولد شدم. ابتدا گمان می کردم که خدا یک توهم بچه گانه است که برای پیرها، شیادان مذهبی و کسانی که از نظر هوشی ضعیف هستند، مناسب است. علوم طبیعی که در دوران دبیرستان مطالعه کرده بودم، مرا به این نتیجه رسانده بودند که میان الحاد^۱ و علوم طبیعی رابطه مستقیمی وجود دارد و همین امر باعث شده بود که دین را به بوته نقد بکشم. در سال ۱۹۷۱ در دانشگاه آکسفورد با مطالعه بیوفیزیک مولکولی، هیجان بیشتری برای پژوهش عالم طبیعت یافتم. با وجود شادی و شور فراوانی که برای مطالعه علوم طبیعی داشتم، به فکر باز اندیشی و تجدید نظر در تفکرات الحادی^۲ ام افتادم. برای هیچکس آسان نیست که عقاید محوری^۳ اش را در معرض نقد قرار دهد. دلیل من برای اینکار وقوف به این امر بود که مطالب به روشنی و وضوحی که من فکر می کردم، نبودند. من این مرحله را بحران ایمان^۴ می نامم. رفته رفته فهمیدم که دلایل مکاتب الحادی، قابل قبول نیستند. دلایلی که زمانی روشن، قاطع و قانع کننده به نظر می رسیدند، برایم به دلایلی مبتنی بر دور باطل تبدیل شدند. فرصت صحبت با مسیحیان درباره ایمان شان، برای من آشکار کرد که درباره مسیحیت کم می دانم و همانها را هم از توضیحات نه چندان درست منتقدان جنجالی مسیحیت مثل برتراند راسل و کارل مارکس اخذ کرده بودم. ارتباط قطعی که من میان علوم طبیعی و الحاد می دیدم ارتباطی احمقانه و جاهلانه بود. پس از گرویدن به مسیحیت، به بررسی جدایی نظام مند علوم طبیعی و الحاد پرداخته و با بررسی هرچه بیشتر، علوم طبیعی را از چشم انداز مسیحیت دیدم. در سال ۱۹۷۷ در حال مطالعه بیوفیزیک مولکولی در آکسفورد اولین کتاب ریچارد داوکینز^۵ جانورشناس ممتاز آکسفورد با عنوان *ژن خودخواه*^۵ را دیدم. با وجود توانایی بالای وی در بیان مفاهیم مشکل، نکته ای که در آن یافتم، الحاد کم عمق و سطحی نگرانه آن بود که با بر چسبی روشنفکرانه به زیست شناسی او اضافه شده بود، و نه با استدلال های واضح و یقینی. داوکینز، هم اکنون به متفکر پیشتاز تشکیلات الحادی بریتانیا و یکی از صریح ترین منتقدان دین مسیحیت تبدیل شده

1- Alister McGrath

2 - atheism

3 - crisis of faith

4 - Richard Dawkins

5 - *The Selfish Gene*

است. کیفیت تقریرات و جسارت نثرش از او حریفی اجتناب ناپذیر برای مدافعه گران^۱ مسیحی ساخته است
(McGrath, 2007, p1-6).

مک گراث در این مقاله رویکرد داوکینز به مسأله دین و علم را مطرح کرده و ارتباط میان علوم طبیعی و الحاد را به چالش کشیده و مهم ترین عناصر نقد الحادی مسیحیت را مطرح کرده . و به آنها جواب داده است. البته این نقدها با طول و تفصیل بیشتری در کتاب «خدای داوکینز»^۲ وی بیان شده اند . (Mc Grath, 2004, pp. 31-2).

نقدهای داوکینز به مسیحیت و پاسخ های مک گراث به این انتقادات

(۱) علم خدا را حذف کرده است

به نظر داوکینز علم و نظریه تکامل داروین^۳ اعتقاد به خدا را غیر ممکن ساخته است. قبل از داروین، جهان امری تلقی می شد که توسط خدا طراحی شده اما پس از او تنها «توهم طرح» مطرح می شود. جهان داروینی هیچ هدفی ندارد و نمی توان آن را به صورت «خیر» یا «شر» توصیف کرد. چیزی نیست جز بی تفاوتی بی امان کور. وی داروینیسم را یک نظریه زیست شناختی نمی داند بلکه آن را یک جهان بینی می داند. داروین به خصوص و علم به طور عموم ما را به سمت الحاد سوق می دهند (Dawkins, 1995, p.133).

مک گراث در پاسخ عنوان می کند که معروف است که روش علمی قادر به قضاوت در مورد فرضیه خدا، خواه مثبت خواه منفی نمی باشد. آنان که باور دارند وجود خدا را ثابت یا رد می کنند، از روش علمی فراتر از محدودیت های قانونی اش استفاده می کنند و آن را بی اعتبار می کنند.

برخی از زیست شناسان سرشناس مانند فرانسیس اس کالینز^۴ سرپرست پروژه تعیین ژنوم انسانی معتقد است که علوم طبیعی ایمان را تأیید می کنند (Mc Grath, 2007, pp.23-37).

¹ - apologists

² - Dawkins' God

³ - Darwinian evolutionary theory

⁴ - Fransis S. Callins

اما زیست شناس تکاملی، استفن جی گلد^۱ اشارات منفی درباره ایمان را رد می‌کند و معتقد است که ایمان را به هیچ نحوی نمی‌توان اثبات کرد؛ اگر قرار است پرسش از وجود خداوند حل شود بهتر است بر پایه و اساس‌های دیگری حل شود. محدودیت‌های دینی روش علمی، در زمان خود داروین هم به خوبی درک شده بود و این نظر جدیدی نیست. این نکته در نوشته‌های تی. اچ. هاکسلی^۲ هم بیان شده است. گلد در سال ۱۹۹۲ مقاله‌ای در مجله علمی آمریکایی^۳ عنوان کرد که علم به وسیله روش‌های قانونی‌اش نمی‌تواند در مورد خدا قضاوت کند و داروینیسم هیچ ارتباطی با وجود یا ماهیت خدا ندارد. وی معتقد است که زیست‌شناسان تکاملی هم می‌توانند ملحد باشند و هم موحد. وی همچنین می‌گوید جی. جی. سیمپسون^۴ که یک اومانیزست لادری گراست و مسیحی ارتدکس روسی، تئودوسیوس دوبژانسکی^۵ هم در نوشته‌هایشان این نکته را تأیید کرده‌اند (Gould, 1992, pp.118-(127). مک‌گراث عنوان می‌دارد که داوکینز داروینیسم را آزادراهی خردمندانه به سوی الحاد می‌داند اما این خط سیر خردمندانه مستقیماً به لادری‌گرایی می‌رسد. داوکینز فاصله منطقی بین داروینیسم و الحاد را با لفاظی و سخن‌پراکنی پر می‌کند نه با سند و مدرک. اگر قرار باشد نتایج قطعی حاصل شود باید بر پایه و اساس‌های دیگری باشد و هرکس خلاف این را بگوید باید دلیل داشته باشد (Mc Grath, 2007, p.8-10).

ارزیابی: اگرچه مک‌گراث به درستی فقدان دلیل و شواهد را در آثار داوکینز نشان داده است و استفاده نابجای او را از لفاظی و سخن‌پردازی نشان داده است اما مناسب بود که علت چنین برداشتی را در اندیشه داوکینز و پذیرندگان سخنش نشان می‌داد. درست است که بسیاری دانشمندان استنباط نتایج الحادی از تئوری داروین را قبول ندارند، اما باید بررسی کرد چه شده است که بسیاری مردمان، مخصوصاً عوام، برداشت داوکینز را قبول می‌کنند. واقعیت این است که فرضیه داروین سه نگرش دینی را تهدید نموده است: برهان نظم در تقریر ویلیام پیلی^۶ از آن، نظریه خلقت در اندیشه مسیحی و نحوه حضور و تدبیر الهی در عالم تجربی. بدیهی است کسانی که

¹ - Stephen Jay. Gould

² - T. H. Huxley

³ - *Scientific American*

⁴ - G.G. Simpson

⁵ - Theodosius Dobzhansky

⁶ - William Paley

که تنها راه اثبات خداوند را از طریق بیان عامیانهٔ برهان نظم می‌دانند در قبال توجیه تکاملی از نظم در عالم، آمادهٔ برداشت الحادی از تکامل داروینی هستند. این ضعف به آنها که در فضای الهیات طبیعی، از خدایی رخنه-پوش جانبداری کرده و می‌کنند برمی‌گردد؛ چراکه آنها به شدت در قبال نظریهٔ تکاملی آسیب‌پذیر هستند. همچنین برداشت برخی از عوام از خداوند که او را مانند فاعلی بالقصد در عمل مباحثی و مقطعی در عالم حضور می‌دهند و فعل خداوند را با ارادهٔ گزافی او تحلیل می‌کنند، در مقابل نظریهٔ تکامل دچار مشکلات بسیاری می‌گردد و آن را از اساس با نگرش دینی خود متضاد می‌یابند. این افراد حتی باورهای علمی را که تحولات عالم را بر اساس قوانین ثابت فیزیکی تبیین می‌کند، تهدیدی برای حضور و تدبیر الهی -آنهم بصورت گزافی- می‌دانند. تحلیل آموزهٔ خلقت در مسیحیت که به صورت فوق بیان شود با نظریهٔ داروین تعارض می‌یابد. بنظر می‌رسد که مک‌گراث علاوه بر سستی دلایل داوکینز باید بخشی از نقد را متوجه برداشتهای ناقص و نامتناجس از خداوند می‌کرد. در صورتی که تلقی صحیحی از خداوند و فعل او در عالم ارائه گردد یقیناً تبلیغات داوکینزی جایی برای سست نمودن اعتقادات مردم نخواهد یافت. حال چرا این چنین تلقی های ناقصی از خداوند وجود دارد خود مسألهٔ دیگری است که باید جای خود بررسی شود.

۲) ایمان و عقیده مانع از پرداختن به دلیل و سند می‌شود

داوکینز معتقد است که مسیحیت بر ایمان تأکید می‌کند و این تأکید به معنای عقب نشینی از دلیل و مدرک برای تأیید ایمان است. یکی از اعتقادات اصلی داوکینز که تا حد کسالت آوری درنوشته هایش تکرار شده این است که «ایمان حقیقتی کوراست در غیاب دلیل و حتی با وجود مدرک و دلیل». وی ایمان را نوعی بیماری روانی، یکی از شیاطین بزرگ جهان و مثل ویروس آبله می‌داند؛ با این تفاوت که ویروس دین در قبال ریشه کن شدن بسیار مقاوم تر است (Dawkins, 1989, p:198).

مک‌گراث می‌گوید زمانی که خودم یک ملحد بودم دلایل داوکینز را قطعی می‌شمردم و بی تردید مانند او می‌اندیشیدم اما پس از گرویدن به مسیحیت نظرم کاملاً عوض شده است (Mc Grath, 2004, p:34-39). داوکینز به ما می‌گوید ایمان یعنی حقیقتی کور در غیاب دلیل و حتی با وجود دلیل. اما چه کسی این تعریف مضحک از ایمان را می‌پذیرد؟ چه دلیلی وجود دارد که نشان دهد این همان تعریف مردم متدین از ایمان است؟ داوکینز حتی تعریفی از یک نویسنده دینی در مورد ایمان ارائه نمی‌کند تا این تعریف بسیار نامعقول را که در آن

ایمان مثل دلقک بازی روشنفکرانه ای ارائه شده اثبات کند. مک گراث این نظر را قبول ندارد و می گوید هنوز اندیشمندی را ندیده است که از این تعریف دفاع کند. این تعریف داوکینز است که آن را در ذهنش طرح ریزی کرده و به نحوی آن را مطرح کرده که گویی خصوصیات کسانی است که او آرزو داشته آنها را سرزنش کند. داوکینز نظریه ویلیام پیلی^۱ در مورد برهان نظم و وجود ناظمی برای عالم را اشتباه دانسته و آن را رد می کند. دلبیو. اچ. گریفیث توماس^۲ (۱۸۶۱-۱۹۲۴) تعریفی از ایمان ارائه داده است که نمونه یک سنت مسیحی دیرپاست. وی میگوید: «ایمان بر تمام طبیعت انسان تأثیر می گذارد، بر اساس دلیل مناسب با اعتقاد ذهن و فکر شروع می شود، با اطمینان قلب و احساسات بر اساس اعتقاد ادامه پیدا می کند، در توافق میل و اراده به اوج کمال می رسد و نتایج آن در رفتار ظاهر می شود» (Griffith, 1930, p:xviii). مک گراث وظیفه داوکینز را ارائه استدلال و دلایلی می داند که نشان دهد تعریف نادرست و بی معنی وی از ایمان، خصوصیت مسیحیت است (Mc Grath, 2007, p.18). داوکینز پس از مطرح کردن یک تعریف سطحی از ایمان، تلاش می کند آن را نقش بر زمین کند (مغالطه پهلوان پنبه) و می گوید ایمان بچه گانه است و فقط برای پر کردن ذهن بچه های کم سن و احساساتی خوب است؛ در عین حال امری نامشروع و غیر اخلاقی است که از لحاظ فکری و عقلی برای بزرگسالان مضحک است. اعتقاد به خدا مثل اعتقاد به بابا نوئل است، وقتی بزرگ می شویم آن را کنار می گذاریم (Dawkins, 1995, p:45). مک گراث بیان می دارد که این استدلال به همان اندازه که ناشیانه و ضعیف است، غیرقابل قبول هم هست و مثل استدلال یک بچه مدرسه ای است که از مباحثه بزرگان سردرآورده است. هیچ سند تجربی جدی درباره اینکه مردم اعتقاد به خدا را مثل اعتقاد به بابا نوئل بدانند وجود ندارد. من در شش سالگی اعتقاد به بابا نوئل را از دست دادم و در هیجده سالگی به وجود خدا پی بردم. همانطور که در کتابم با عنوان «سپیده دم الحاد»^۳ این نکته را خاطر نشان کرده ام، بسیاری از مردم در بزرگسالی به خدا ایمان می آورند و هنوز کسی را ندیده ام که در بزرگسالی به بابا نوئل اعتقاد داشته باشد. استدلال داوکینز به قیاس واقعی میان خدا و بابا نوئل نیاز دارد، اما چنین ارتباطی میان این دو وجود ندارد و مردم اعتقاد به خدا را در زمره اعتقادات بچه گانه به شمار نمی آورند. این ادعا سردرگمی درباره نتیجه و پیش فرض

¹ - William Paley

² - W. H Griffith Thomas

³ - *The Twilight of Atheism*

یک استدلال است. از وجوه جالب تر الحاد داوکینز، احتمالی است که از آن با قطعیت و حتمیت صحبت می کند (Mc Grath, 2004, pp:23-45).

ریچارد فینمن^۱ (۱۹۱۸-۱۹۸۸) که جایزه نوبل فیزیک را در سال ۱۹۶۵ به خاطر کار بر روی الکتروپنایمیک کوانتومی گرفت می گوید: علم شامل گزاره هایی با درجات مختلفی از اطمینان است، برخی از این گزاره ها نامطمئن اند، برخی تقریباً مطمئن اند اما هیچ کدام به طور حتم مطمئن نیستند (Mc Grath, 2007, p20).

ارزیابی: در اینجا نیز داوکینز با برداشتهای خاصی از دین به این وسوسه افتاده است که ایمان را مانع درک استدلال بداند. بنظر می رسد آنچه که پیش فرض داوکینز را برای این نتیجه گیری اش فراهم نموده است نه برداشت عقلی از خداوند که برخی آموزه های مسیحی بوده است. باورداشتهایی همچون گناه اولیه، تجسد، زندگی فدیوار مسیح و غیره در آموزه های مسیحی قابل استدلال نیست و شواهدی نیز برای آن نمی توان ارائه نمود. در چنین حالتی تنها راه رسوخ این اعتقادات نه دلیل که همان ایمان کور است. این ایمان نیز طی خطابه ها و تلقینهای طولانی برای یک مسیحی حاصل می شود. جای تعجب نیست که تغییر دین به مسیحیت در فرآیندی طولانی و در سایه ایجاد باور از طریق خطابه های متعدد حاصل می شود، برخلاف اسلام که فقط ذکر شهادتین برای گرویدن به اسلام کافی است.

دکارت بزرگترین فیلسوف عقلگرایی دوران جدید غربی با اینکه کتاب اصلی اش را برای اثبات خداوند و بقای نفس پس از مرگ می نویسد و سعی می کند دلایل بسیار محکمی برای اثبات وجود خداوند ارائه کند اما در اصل ۲۵ کتاب اصول فلسفه اش وقتی به باورداشتهایی همچون تجسد، عشاء ربانی و تثلیث می رسد راه عقل را بر این اعتقادات می بندد و تبعیت از کلیسا و تابعیت از ایمان را (که ایمانی کور است) تنها راه وصول به این باور ها می داند. مک گراث بجای پاسخ به داوکینز در خصوص این نوع آموزه ها به آموزه هایی اشاره دارد که از نظر بسیاری فیلسوفان از طریق عقل بشری نیز می توان به آن رسید.

۳) خدا ویروس ذهن است

¹ - Richard Feynman

داوکینز بر این باور است که تصور خدا یک بیماری کشندهٔ پیش رونده است که اذهان سالم را مورد هجوم قرار داده و آنها را عفونی می کند. اعتقاد به خدا بر اساس مبانی عقلانی و مستدل به وجود نیامده بلکه نتیجه آلوده شدن ذهن با یک ویروس مهاجم است مثل ویروس هایی که باعث آشوب و بی نظمی در شبکه کامپیوتر می شوند (Dawkins, 2003, p.121). مک گراث خاطر نشان می سازد که هیچ مدرک قابل مشاهده ای دال بر اینکه عقاید مثل ویروس اند یا مثل ویروس ها گسترش می یابند، یافت نشده است. بی معنی است که درباره نوعی ویروس به عنوان خیر و درباره نوعی دیگر به عنوان شر صحبت کنیم. اگر عقاید با ویروس ها مقایسه شوند به راحتی نمی توان آنها را به عنوان خوب و بد و حتی درست و غلط توصیف کرد. این نکته ما را به این نتیجه می رساند که عقاید باید بر اساس میزان توفیق شان در تکثیر و پراکندگی یا میزان موفقیت شان در انتشار و میزان بقاء و عمرشان سنجیده شوند. علوم طبیعی را می توان بر اساس الحاد یا توحید توصیف کرد ولی هیچکدام از این توصیفات اقتضای نفس علوم طبیعی نیست. اگر تمامی عقاید در حکم ویروس باشند، ایجاد تمایز میان کفر و اعتقاد به خدا بر پایه های علمی غیر ممکن می شود.-(Mc Grath, 2000, pp. 37.

38)

مک گراث به سه عنوان کلی در خصوص مطالب گفته شده اشاره می کند:

۱) ویروس های واقعی قابل مشاهده هستند، اما ویروس های فرهنگی یا دینی داوکینز فقط فرضیه هستند و برای وجود آنها هیچ دلیل قابل مشاهده ای وجود ندارد.

۲) هیچ دلیل تجربی وجود ندارد که نشان دهد عقاید مثل ویروس هستند. ممکن است عقاید به شیوه ای عمل کنند که از جنبه های خاصی به نظر برسد مانند ویروس هستند اما میان قیاس و همسانی فاصله زیادی هست و همانطور که تاریخ علم به تلخی نشان می دهد بیشتر کوره راه های غلط در علم در مورد تمثیل هایی است که اشتباهاً همسان فرض شده اند.

۳) شعار «خدا به مثابه ویروس» برای الحاد نتیجه بخش نیست. البته داوکینز از پذیرش این مسأله سر باز می زند و الحاد را نتیجهٔ محتوم روش علمی به حساب می آورد. اما همانگونه که در مباحث گذشته گفته شد علوم طبیعی می توانند به طور الحادی و یا توحیدی توصیف شوند اما آنها بخودی خود، الحادی یا توحیدی نیستند.

(Mc Grath, 2007, p.21-23)

ارزیابی: داوکینز در این برداشت منفی خویش از دین بجای پرداختن به رد دلایل خداپاورانه به علت اعتقاد به خدا اشاره می‌کند. گویی در قبال این پرسش قرار گرفته است که اگر اعتقاد به خداوند ناموجه است پس چرا بسیاری از مردم این باور را صحیح می‌دانند و او درصدد است تا وجهی سلبی برای توجیه خیل انبوه دینداران بیاورد. این مسیر همان راهی است که مارکس، فویرباخ، فروید و آگوست کنت پیمودند تا به نحوی علت باور به خدا را به عوامل انحرافی استناد دهند و در نتیجه آنرا از میدان بدر کنند. مارکس نیز دین را افیون توده‌ها می‌دانست؛ چراکه برخی از باورهای دینی بجای ارائه راه حلی برای توده‌های ستم کشیده حتی آنها را بر اساس برخی آموزه‌های دینی از احقاق حق خود نیز دور می‌سازد. گویی همچون مسکنی است که آنها را در قبال درد ستم آرام کرده و در نتیجه دست از مبارزه برای احقاق حق خود باز می‌دارند. گرچه این برداشت مارکس یا داوکینز در بسیاری موارد برعکس است و در برخی موارد، ادیان خود برآشوبنده روح حق خواهی معتقدینشان شده‌اند، اما برخی باورهای غلط نیز در برخی شرایط همان نقش افیون را برای توده‌ها بازی کرده است. برخی توده‌ها در اعتقاد به قضا و قدر، راه جبر باورانه را پیش گرفتند در نتیجه هرگونه ستمی را که بر آنها اعمال می‌گردید قضا و قدر محتوم خویش و مبارزه علیه ستم را عصیان علیه خواست خدا می‌دانستند؛ از این رو پذیرای ستم شده و آرامش کاذب پیدا می‌کردند و دست از مبارزه با ستم برمی‌داشتند. لذا مک‌گراث نه تنها باید با این القای داوکینز مقابله کند بلکه باید عوامل و شرایطی را که واقعا برخی را خیال‌پردازانه و بیمارگونه به باور دینی کشانده است نیز نقد نماید. چرا که در صورت درست شدن آن تلقی‌های منحرفانه از دین نه تنها جایی برای داوکینز باقی نمی‌گذارد بلکه آسیب‌های جدی را که دین از این خرافه‌پردازی‌ها دیده است برملا می‌کند.

۴) دین چیز بدی است

داوکینز اعتقاد دارد که دین بخودی خود چیز بدی است که به چیزهای بد دیگری رهنمون می‌شود. دین شر است چون ایمان باعث پرهیز هر انسانی از وظیفه تفکر می‌شود. مک‌گراث با بیان این نکته که نقطه نظر داوکینز قابل تردید است می‌گوید باور وی در مقابل دلایل و شواهد دوام نمی‌آورد. گرچه زمانی متداول بود که به پیروی از زیگموند فروید دین را نوعی آسیب و کج‌اندیشی بدانیم، اما این تلقی اکنون در مقابل آن شواهد تجربی که نشان می‌دهد رویکردهای بسیاری به ادیان حقیقتاً می‌توانند برای فرد خوب و مفید باشند، رو به فراموشی می‌رود. البته این دلایل و شواهد به ما اجازه نمی‌دهند که نتیجه بگیریم خدا وجود دارد بلکه یکی از

ستون های اصلی نهضت الحاد را که «دین برای تو بد است» تضعیف می کند (Koenig and Cohen, 2001, p.101)

در سال ۲۰۰۱ بررسی صد پژوهش بر پایه سند و مدرک برای بررسی فراگیر ارتباط میان دین و خیر بشر موارد ذیل را نشان داد:

- ۷۹ درصد از آنها رابطه مثبتی میان دین و خیر بشر اعلان کردند.

- ۱۳ درصد از آنها هیچ پیوند معنی داری میان دین و خیر بشر نیافتند.

- ۱ درصد از آنها ارتباط منفی میان دین و خیر بشر گزارش کردند.

(Miller and Thoreson, 2003, pp. 24-35).

کل جهان بینی داوکینز بر اساس ارتباط منفی میان دین و خیر بشر بر همان ۱ درصد از نتیجه این پژوهش تجربی استوار است. این مسأله حداقل یک نکته را کاملاً روشن ساخته است و آن اینکه ما می توانیم فقط در سایه دلایل علمی ادعایی را مطرح کنیم نه با تعصبات شخصی. به نظر می رسد همه دنیای داوکینز بر این فرض محوری شکل گرفته که «ایمان برای تو بد است»، نظری که در مقابل شواهد تجربی تاب مقاومت ندارد (Mc Grath, 2007, pp. 26-27)

ارزیابی: آمارهای ارائه شده توسط مک گراث و دیگران بخوبی تمایل بسیاری را به دین برملا می سازد و نشان می دهد که از نظر اکثریت قابل توجهی از مردم، دین نه تنها بد نیست بلکه آنها دین را ضرورت زندگی خود می دانند. اما مشکل در اینجا این است که تلقی داوکینز از خوب و بد دچار مشکلاتی است. اگر کسی آزادی بهره مندی از لذاذ دنیا را خوب بداند یقیناً برخی محدودیت های تعالی بخش دین را بد خواهند دانست. در اینجا مشکل از آنجا برمی خیزد که ملاکهای داوکینز و مک گراث از خوب و بد تفاوت عمده ای باهم دارد. و هر دو نیز شاید با برخی برداشتهای اسلامی تفاوتی داشته باشند. داوکینز باید توافقی برای معنای خوب و بد بدست آورد تا بتوان در خصوص صحت و یا عدم صحت ادعایش قضاوت نمود. از آنجا که در ابتدای امر بسیاری از مردم بصورت هدونیستی با خوب و بد برخورد می کنند و مدرنیته نیز این را باور عام نموده است لذا با ملاک التناذ بی محدودیت به عنوان خوب، دین در نظر سطحی لذت طلبان در زمره امور بد قرار خواهد گرفت.

نتیجه گیری:

در این مقاله داوکینز با بیان چهار نکته، مسیحیت را نقد کرده و عنوان می‌دارد که علوم طبیعی ما را به الحاد می‌رسانند. وی با تمسک به ماتریالیسم علمی به تعارض میان علم و دین قائل است و می‌توان با قطعیت گفت که وی خدا و دین را از زندگی بشر حذف کرده و تنها به علم و روش علمی پایبند است. رابطه‌ای که وی میان علوم طبیعی و الحاد می‌بیند، تعمیم غیرمجاز روش علمی است که در جامعه علمی قابل اهمیت نیست (p.24). آقای پیتر مداوار¹ که چند سال پیش جایزه نوبل پزشکی را گرفته می‌گوید: «وجود محدودیت در علم، با عدم توانایی اش در پاسخ‌گویی به سؤالاتی نظیر: چگونه هر چیزی در زندگی شروع می‌شود؟ و ما برای چه اینجا هستیم؟ مشخص می‌شود» (Medawar, 1979, p.31). شروع خرد علمی، فهم آگاهانه و حاکی از احترام نسبت به محدودیت‌های آن است. علوم طبیعی الحادی یا توحیدی نیستند بلکه قابل تفسیر به شیوه‌های توحیدی، لادگرایی و الحادی هستند. مناقشه میان الحاد و توحید نمی‌تواند بر پایه علوم طبیعی باشد. داوکینز یکی از راه‌های خوانش طبیعت را نشان داده است که همان روش علمی و تکاملی است. اما راه‌های دیگری هم برای خوانش طبیعت موجود است و آن راهی است که مک‌گراث آن را چنین توصیف می‌کند: «راهی که سال‌ها قبل یافته‌ام و آن را به لحاظ فکری، محکم و به لحاظ معنوی، غنی و پرمایه می‌دانم» (Mc Grath, 2007, p. 25) آن راه این است که: آسمان‌های باشکوه خداوند را فریاد می‌کنند و طبیعت، صنعت‌دستان او را (مزامیر داوود ۱۹:۱)».

اما بر اساس ارزیابی‌هایی که از سخنان مک‌گراث و داوکینز گردید باید این موضوع را نیز اضافه نمود که برخی جلوه‌های نامانوس و خرافی از دین به‌همراه بعضی آموزه‌های مسالهدار دینی در برخی موارد گفته‌ی داوکینز را تایید می‌کنند. درست است که مک‌گراث بخوبی ادعاهای کلی و بدون شواهد علمی داوکینز را نقدهای درستی کرده است ولی بنظر می‌رسد ادعاهای داوکینز می‌تواند برای خرافه‌زدایی از دین مفید باشد. همچنین با نگاهی عمیق‌تر به نظام ارزشی این دو متفکر دیده می‌شود برخی تفاوت‌های مبنایی بین نظام‌های ارزشی موجب قضاوت‌های نابجای داوکینز شده است که برای ارزیابی قضاوت این دو باید از پیش به توافقی در زمینه این نظام‌ها دست یافت تا امکان تحریف حقیقت باشد.

¹ - Peter Medawar

منابع

- Dawkins, R. (1989) *The Selfish Gene*. 2nd edn. Oxford University Press.
- (1995). *River Out of Eden: A Darwinian View of Life*, London: Phoenix
- (2003). *A Devil's Chaplain*, London: Weiden field& Nicolson
- Gould, S. J. (1992)“ Impeachinf a Self- Appointed Judge ”, *Scientific American Journal*.
- Griffiths Thomas, W. H. (1930).*The Principles of Theology*. London: Longmans, Green & Co
- Koenig. H. G., and Cohen, H. J. (2001). *The Link between Religion and Health: Psychoneuro Immunology and the Faith Factor*, Oxford: Oxford University Press
- McGrath, Alister. (2004). *Dawkin's God: Genes, Memes and the Meaning of Life*. Oxford: Blackwell
- (2003).*The Science of God: An Introduction to Scientific Theology*. London: Continunn
- (2000).*The order of thing: Exploration in Scientific Theology*. Oxford: Blackwell
- (2004).*The Twilight of Atheism: The Rise and Fall of Disbelief in the Modern World*. Blackwell
- (2007).*The Dawkin's Delusion? Atheist Fundamentalism and the Denial of the Divine*. London: SPCK
- (1 April 2007). “Has Science Killed God? ” from <http://www.edmunds.com.ac.uk/faraday/papers.phd>
- Medawar, P. (1979). *Advice to a Young Scientist*, London: Harper and Row; *The Limits of Science*, Oxford: Oxford University Press
- Miller, W. R., and Theoreson, C. E. (2003). “Spirituality, Religion and Health: An Emerging Research field”, *American Psychologist*, Oxford: Oxford University Press

Examination of Criticisms of McGrath to Atheistic Scientific (Evolutionary) View of Dawkins

Fatemeh Ahmadi¹

Hamidreza Ayatollahy²

Abstract: Alister McGrath criticizes atheistic evolutionary view of Richard Dawkins in natural sciences; and believe that the evidences that is emphasized by Dawkins for explanation of his hypothesis, is not compatible with the result of his argument. Dawkins attacks against Christianity in four arguments, and believe that science has removed God and religion is against every kind of demonstration and acts as a virus for the mind. McGrath replies his criticisms and asserts that atheistic view of Dawkins has an untrue scientific mark and suffers from weakness in a demonstrational scientific foundation, and there is no relation between natural sciences and atheism. Natural sciences have neither atheistic nor theistic approaches, but it may be described in atheistic or theistic contents.

In this paper, both views will be analyzed. Although the McGrath's responses are valid, the scale of penetration of his criticisms to the Dawkin's claims will be examined.

Key words: natural sciences, religion, atheism, theism, evolution

¹ - Fatemeh Ahmadi, postgraduated in Philosophy of Religion, Allame Tabatabaai University
fatemehahmadi6220@yahoo.com

² - Hamidreza Ayatollahy, Professor of Philosophy Department, Allameh Tabatabaai University.
h.ayat@ihcs.ac.ir